

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

نظریه مرحوم عراقی در تفسیر عبارت مرحوم آخوند بیان شد، ایشان فرمودند آخوند مرادش این است که در زمان دوم ما نمی‌دانیم نقض یقین به یقین شده یا نه و ذیل روایت استصحاب دارد انقضه بیقین آخر، و ما احتمال می‌دهیم در زمان دوم به یقین آخر نقض شده باشد چون زمان دوم یکی از اطراف علم اجمالی است. علم اجمالی داریم که در زمان دوم یا موت محقق است و یا اسلام.

حالا چه استصحاب کنیم عدم الموت را، چه استصحاب کنیم عدم الاسلام را، در هر یک از اینها احراز نقض یقین به یقین را احراز نمی‌کنیم، احتمال می‌دهیم نقض یقین به یقین باشد، این تفسیری بود که مرحوم عراقی برای کلام مرحوم آخوند ذکر کردند.

اشکال استاد به تفسیر مرحوم عراقی از کلام مرحوم آخوند

شما اگر باز عبارت کفایه را با دقت ملاحظه فرموده باشید هیچ جای عبارت کفایه ایما و اشاره‌ای به این ذیل که انقضه بیقین آخر ندارد اصلاً، بلکه در دو جای عبارت مرحوم آخوند می‌فرماید ما نمی‌دانیم اینجا صدق نقض یقین به شک می‌کند یا نه؟ بحث انقضه بیقین آخر و بگوئیم زمان دوم هم متعلق برای یقین اجمالی است اینها را ندارد و علاوه باید این انقضه بیقین آخر به این خصوص تفصیلی مراد نیست، اعم از یقین تفصیلی و یقین اجمالی است، اگر این را بگوئیم بعد اینجا این بیان مرحوم عراقی روی این مبنا درست درمی‌آید، اشکالی که ابتدا می‌خواهیم به مرحوم عراقی کنیم این است که این تفصیل اصلاً هیچ شاهی از عبارت مرحوم آخوند برایش نداریم و ثانیاً باید این انقضه بیقین آخر که در ذیل روایت استصحاب آمده را بگوئیم اعم از یقین تفصیلی و یقین اجمالی است.

اشکال اول مرحوم صاحب منتقی به مرحوم عراقی

صاحب منتقی دو اشکال دیگر بر این تفسیر کرده و فرموده اشکال اول این است که این تفسیر روی این مبنا صحیح است که استصحاب در اطراف علم اجمالی جاری نشود، در حالی که آخوند از کسانی است که منعی برای جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی قائل نیست. صاحب منتقی علیه الرحمه در اشکال اول می‌فرماید شما که می‌خواهید این تفسیر را کنید و بگوئید آخوند می‌خواهد به خاطر انقضه بیقین آخر بگوید در اینجا استصحاب جریان ندارد این متفرع بر این است که بگوئیم در اطراف علم اجمالی استصحاب جریان ندارد در حالی که آخوند می‌گوید اگر علم اجمالی داریم یکی از این دو ظرف نجس است

در هر یک از اینها، حالا استصحاب طهارت اگر قبلاً حالت سابقه‌ی طهارت است جریان دارد، جاری هست منتهی بعداً ممکن است بگوئیم معارضه می‌کنند و تساقط می‌کنند. اصل جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی را قبول دارد.

اشکال دوم مرحوم صاحب منتقی به مرحوم عراقی

در اشکال دومشان می‌فرمایند اگر آخوند مرادش این است که شما مرحوم عراقی فرمودید چرا مسئله‌ی نقض یقین به شک را مطرح کرد؛ از اول می‌فرمود استصحاب جریان ندارد لعدم جریان الاستصحاب فی اطراف علم الاجمالی، ما در زمان دوم علم اجمالی داریم یا موت است یا اسلام، استصحاب در اطراف علم اجمالی جریان ندارد، نه نسبت به موت می‌توانیم استصحاب کنیم و نه نسبت به اسلام.

خوب بود مرحوم آخوند همین را دلیل برای مدعای خودش قرار می‌داد و می‌فرمود چون استصحاب در اطراف علم اجمالی جریان ندارد پس اینجا استصحاب جاری نیست، در حالی که آخوند آمده مسئله را متمرکز کرده روی عدم صدق نقض یقین به شک، روی مسئله‌ی شبهه‌ی مصداقیه مرحوم آخوند مسئله را آورده^[1].

اشکال استاد به مرحوم صاحب منتقی

به نظر ما این دو اشکال هیچ کدام بر مرحوم عراقی وارد نیست و اساساً تفسیر مرحوم عراقی ارتباطی به جریان استصحاب و عدم جریان استصحاب بر اطراف علم اجمالی ندارد. مرحوم عراقی می‌گوید در روایت استصحاب در ذیلش آمده انقضه بیقین آخر، و آخوند می‌خواهد بفرماید در زمان دوم یحتمل که نقض یقین به یقین شده باشد، روایت استصحاب در ذیلش آمده که انقضه بیقین آخر و ما در زمان دوم احتمال می‌دهیم نقض یقین به یقین شده باشد و با وجود این احتمال دیگر مجالی برای استصحاب نیست.

استصحاب در جایی است که باید یقین داشته باشیم که یک یقین به خلافی در کار نیست، اما اینجا احتمال می‌دهیم یقین به خلاف در کار باشد، این اساس کلام مرحوم عراقی است. کجای این کلام ربطی به مسئله‌ی جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی به عدم جریان دارد. ما هر چه تأمل کردیم که صاحب منتقی این دو اشکال را به کجای عبارت مرحوم عراقی می‌خواهد وارد کند برای ما روشن نشد و به نظر ما این دو اشکالی که مرحوم صاحب منتقی کردند وارد نیست، همان دو اشکالی که خود ما عرض کردیم وارد است و عمده‌ی آن دو اشکال این بود که اصلاً این تفسیری که مرحوم عراقی دارد با هیچ جای عبارت مرحوم آخوند ارتباطی ندارد، قرینه‌ای در عبارت مرحوم آخوند برای این تفسیر مرحوم عراقی نیست.

اشکال مرحوم عراقی به مرحوم آخوند

مرحوم عراقی بعد از اینکه خودش این تفسیر را برای کلام مرحوم آخوند کرده، شروع کرده به اشکال بر مرحوم آخوند؛ همین جا عرض کنیم که صاحب منتقی علیه الرحمه اشکال را خیلی ناقص ذکر کردند یعنی تمام اشکال مرحوم عراقی را بیان نکردند و آنچه را که در جواب آوردند اتفاقاً در کلمات مرحوم عراقی وجود دارد، که ان شاء الله آقایان خودتان مراجعه کنید.

اشکال مرحوم عراقی چیست؟ مرحوم عراقی اینطور تفسیر کرد کلام آخوند را که با توجه به اینکه در ذیل روایت استصحاب آمده که انقضه بیقین آخر، ما نسبت به زمان دوم احتمال می‌دهیم یقین به خلاف وجود داشته باشد، یعنی حالت سابقه‌ی عدم الموت را بگیریم در زمان دوم، یک احتمال موت است و یک احتمال اسلام، هر دوی آن متعلق به علم اجمالی است. پس یقین به موت که یقین به خلاف عدم موت است وجود دارد و چون احتمال می‌دهیم ذیل روایت محقق شده باشد دیگر مجالی برای

چند مطلب را اینجا مرحوم عراقی در اشکال ذکر می‌کند ولی اول من نتیجه را عرض کنم، ایشان دنبال چه نتیجه‌ای است؟ مرحوم عراقی می‌خواهد در این اشکالش به مرحوم آخوند بگوید این موت خارجی لا یدصدق علیه أنه متعلق للیقین، این را می‌خواهد اثبات کند. برای اثبات این، اولین مطلبی که می‌فرماید که متأسفانه در عبارت منتقی نیامده، می‌فرماید این روایت که می‌گوید انقضه بیقین آخر ناقض حالت سابقه‌ی متیقنه، عبارت از آن ارتفاع آن متیقن بحسب الواقع نیست بلکه یقین به آن ارتفاع ناقض است. حالت سابقه‌ی متیقنه عدم الموت است، عدم الموت، چه چیز ناقض این عدم الموت است؟ آیا موت واقعی ناقض این است یا یقین به این موت؟ مسلّم این فرمایش درستی است و لذا در روایت دارد انقضه بیقین آخر، پس با این مقدمه اولی که بیان می‌کنند ناقض لیس الارتفاع واقعی، لیس ارتفاع الحالات السابقة واقعاً بل الناقض هو الیقین بالارتفاع، پس ناقض باید حتماً موصوف به یقین باشد.

در مطلب دوم می‌فرمایند ارکان استصحاب ما چیست؟ یقین به حالت سابقه، یک. بعد می‌خواهیم ببینیم نسبت به موت که الآن برای ما مشکوک است یا اسلام برای ما در زمان دوم و سوم، هر کدام برای ما مشکوک است، می‌خواهیم استصحاب عدم الموت را جاری کنیم، یا استصحاب عدم الاسلام را. (اینجا برای خود مرحوم عراقی هم خلطی شده، چون بحث فقط در یک استصحاب است و نه در دو تا، چون فرض ما این است که یک استصحاب اثر دارد) ارکان استصحاب ما یکی یقین به حالت سابقه است و یکی هم شک در حالت سابقه‌ی متیقنه. یقین و شک. آیا بین یقین و شک ناقض، که عبارت از یقین به ارتفاع حالت سابقه است. ایشان می‌فرمایند به نظر ما اینجا ناقض واقع نشده.

جواب از سوال مقدر توسط مرحوم عراقی

إن قلت، جناب مرحوم محقق عراقی شما که دنبال ناقض هستید، در زمان دوم ما علم اجمالی داریم. آیا یقین اجمالی و این علم اجمالی به ارتفاع آن حالت سابقه قابلیت ناقضیت ندارد؟

ایشان در جواب می‌فرمایند نه، می‌فرمایند اگر این علم اجمالی و یقین اجمالی بر زمان دوم انطباق پیدا کند می‌شود ناقض، یعنی اگر گفتیم زمان دوم الموت معلوم بالاجمال، معلوم یقیناً، منتهی به یقین اجمالی، اگر این عنوان یقین بر این زمان دوم انطباق پیدا کرد، اینجا یقین ناقض داریم، ولی الآن ما برای شما اثبات می‌کنیم که بر این موت عنوان یقین انطباق پیدا نمی‌کند، حالا چطور این را اثبات می‌کنند، می‌فرمایند ما در تمام صفات وجدانیّه مثل علم، شک، اراده، حب، کراهت، ایشان سؤالش این است که می‌فرماید متعلق این اوصاف وجدانیّه آیا صور ذهنیه است یا خارجیّه؟ کدام یک از اینهاست؟

می‌فرماید تردیدی وجود ندارد که متعلق علم اجمالی، یقین علم اجمالی، شک، تردید، تمام اینها صور ذهنیه هستند. به عبارتی که خود ایشان دارند که فکر می‌کنند آقایان فلاسفه هم در فلسفه این را مطرح کرده‌اند معروض یقین؛ صورت ذهنیه است و لذا شاهدش هم این است که شما گاهی اوقات علم به یک چیزی پیدا می‌کنید، علم پیدا می‌کنید به اینکه زید هست در حالی که در واقع و در خارج اصلاً زیدی نیست. اینجا متعلق این علم شما چیست؟ آن صورت ذهنیه است.

ایشان تعبیرش این است که «الصورة الذهنية معروضة لليقين، الصورة الذهنية معروضة للشك، معروضة للإرادة»؛ می‌گوئیم پس خارج چیست؟ می‌فرماید خارج ظرف اتصاف است نه ظرف عروض، ما نمی‌توانیم بگوئیم این زید خارجی، متصف است به اینکه معلوم ماست. لذا می‌گویند خارج معلوم بالعرض است و آن صورت ذهنیه، معلوم بالذات است. چه نتیجه‌ای گرفت؟ می‌فرماید با این بیانی که الآن به شما می‌گوئیم، در زمان دوم شما یقین اجمالی دارید إما بالموت و إما بالاسلام، این یقین اجمالی از صفات وجدانیّه است.

معروضش همان موت و اسلام ذهنی شماسست، در خارج یقین تعلق به او ندارد، در خارج موت محقق شده یا اسلام، هر کدام محقق شده، بالأخره فرض ما این است که در خارج یکی از این دو تا محقق شده، هر کدام محقق شده باشد آن معروض یقین نیست، تا ما بگوئیم یقین ناقض پیدا کردیم. بعد می‌فرمایند طبق این استدلالی که ما برای شما کردیم اصلاً محال است خارج معروض برای یقین قرار بگیرد، یا می‌فرماید انطباق معلوم بالاجمال بما هو معلوم علی طرفین معمول نیست.

پس مرحوم عراقی فرمود صفات وجدانیه معروضش صور ذهنیه است لا الخارج، خارج ظرف اتصاف است نه ظرف عروض، عروض کجا محقق می‌شود؟ در عالم ذهن محقق می‌شود. در ذهن است که این علم ما عارض برای این موت یا اسلام قرار می‌گیرد، اما در عالم خارج عروضی وجود ندارد، اتصاف وجود دارد.

بعد این برهان را با این بیان تکمیل می‌کنند که سرایت از ذهن به خارج محال است، یعنی چه؟ یعنی حالا اگر کسی بگوید جناب عراقی این صورت ذهنیه تطابق الصورة الخارجیه، این صورت ذهنیه و صورت خارجیه مطابقت دارد و اگر این صورت ذهنیه معروض برای این علم اجمالی و یقین هست پس این یقین اجمالی از این صورت ذهنیه به خارج سرایت می‌کند و می‌فرماید این محال است، سرایت محال است. این معروض فقط باید ذهنی باشد و به هیچ وجهی نمی‌شود از ذهن به خارج سرایت کند، سرایت محال است، حالا برای اینکه سرایت محال است را ایشان به عنوان یک امر بدیهی و روشن گرفتند.

می‌فرمایند استحاله دارد انطباق معلوم بالاجمال بما هو معلوم علی طرفین، شما علم اجمالی دارید یا موت یا اسلام، بگوئیم این موت یا اسلام خارجی هر کدام برای ما بما هو معلوم است در عالم خارج، می‌فرماید محال است. این بما هو معلوم فقط در عالم ذهن است و در عالم خارج محال است. بعد می‌فرمایند نعم، در عالم اتصاف ما احتمال می‌دهیم انطباق معلوم بالاجمال را علی منطبق علیه معروض الشک، می‌گوئیم عروض را کنار می‌گذاریم، شما اتصاف را که قبول دارید، در عالم اتصال می‌گوئیم آنچه در عالم ذهن معلوم بالاجمال است انطباق پیدا می‌کند بر همین زمان دوم، ایشان می‌فرماید باشه، ولی اولاً عدم کونه فصلاً بالیقین حقیقه إلا علی توهّم المحفوظ و هو سرایة العلم من معروضه الذهنی إلى موت للخارج، می‌فرماید در عالم اتصاف هم بگیریم درست است که می‌گوئیم این معلوم بالاجمال تطبیق بر این مورد خارجی پیدا می‌کند ولی بالأخره ما یقین را نمی‌توانیم به عالم خارج بیاوریم مگر مسئله‌ی سرایت را مطرح کنیم و هذا امرٌ مردود.

ولی باز نکته این است؛ (در قسمت دوم) می‌فرماید اگر کسی بگوید بالأخره این معلوم بالاجمال، این خارج متّصف است و ما علم اجمالی داریم یا به موت یا به اسلام در عالم خارج هم بالأخره یکی از این دو تا هست و این معلوم بالاجمال بر او انطباق پیدا می‌کند. فرمود جواب اول این است که بالأخره ما یقین فاصل نداریم و بعد در جواب دوم می‌فرماید این مقدار مانعیّت از استصحاب ندارد. ما یک یقین سابق داریم، یک شک لاحق، می‌گوئیم یک علم اجمالی این وسط داریم و این علم اجمالی منطبق بر این زمان دوم ممکن است بشود، ایشان می‌فرماید این مانعیّت از جریان استصحاب ندارد، چرا؟

دو تا شاهد می‌آورد: یکی همین است که اگر این را بخواهیم بگوئیم لازمه‌اش این است که در تمام موارد علم اجمالی اصلاً می‌گوئیم دیگر جایی برای استصحاب نیست، یک کسی یقیناً زنده بوده حالا اجمالاً علم داریم یا با این ماشین آمده در بین راه تصادف کرده و کشته شده، یا پیاده آمده و سالم رسیده، علم اجمالی به این دو تا داریم، اگر با این ماشین آمده باشد یقیناً کشته شده و اگر پیاده آمده باشد زنده است، چون معلوم بالاجمال ما انطباق پیدا می‌کند این مانع از جریان استصحاب است، در حالی که هیچ کس این را مانع از استصحاب نمی‌داند. همه می‌گویند اینجا استصحاب جاری است.

این عبارات مرحوم عراقی را با دقت ببینید، صاحب منتقی هم اشکال را خیلی چلانده، و ناقص و آبکی مطرح کرده و جواب را هم همینطور صریح دادند این را ببینید تا بعد ان شاء الله دنبال کنیم^[2].

- [1] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 254 و 255: وهذا الوجه يقطع بعدم إرادته من العبارة من جهتين: الأولى: انه يبتني على القول بعدم شمول دليل الاستصحاب لأطراف العلم الإجمالي. و صاحب الكفاية لا يقول بذلك، بل يقول بشموله لأطرافه. كما ستعرف الجهة الثانية: انه يقتضي ان يكون المورد من مصاديق ذلك الحكم. أعني: عدم شمول دليل الاستصحاب لأطراف العلم الإجمالي. ، فلا وجه لجعل المحذور في جريان الاستصحاب في المورد شيئاً آخر برأسه. غير ذلك، و هو: «عدم إحراز اتصال زمان الشك بزمان اليقين» - كما هو صريح العبارة. .
- [2] □ نهاية الأفكار، ج4 قسم1، ص: 210 تا 213: (و لكن) فيه ان الناقض لليقين السابق ليس إلّا اليقين بارتفاع المتيقن، لا نفس ارتفاعه واقعاً و لم يتخلل بين اليقين بعدم حدوث كل من الحادثين و الشك في الحدوث يقين آخر بالحدوث ليجب عدم اتصال زمان الشك بالحدوث في كل منهما باليقين به... .